

امنیت به مثابه کارکرد مرزبندی کردن

نوشته ماتیاس آلبرت

ترجمه‌ی دکتر اصغر صارمی شهاب^۱

تاریخ دریافت مقاله: ۸۵/۹/۴

تاریخ تأیید مقاله: ۸۵/۱۰/۱۵

صفحات: ۱۳۳ - ۱۷۴

چکیده

امنیت براساس نظریه سیستم‌های مدرن، به معنی امنیت انتظارات در سیستم اجتماعی است. امنیت انتظارات از طریق شکل‌گیری هویت‌هاست و کارکرد اساسی مرزبندی برای سیستم اجتماعی را به عهده دارد. بر این اساس امنیتی کردن یک فرایندی است که از آن طریق پیچیدگی ارتباطات سیستم اجتماعی کاهش می‌یابد. لذا امنیت معرف ثبات در انتظارات است و بی‌ثباتی ناامنی را به وجود می‌آید. از این رو، نویسنده مفهوم تهدید را غیر دقیق می‌خواند، مفاهیم ریسک و خطر به وسیله سیستم را جایگزین آن می‌کند. سیستم در این راستا، انواع یا سطوح خاصی از پیچیدگی را ریسک یا خطر تعریف می‌کند. زمانی که این پیچیدگی به وسیله سیستم مورد نظارت/مشاهده قرار می‌گیرند امنیتی کردن اتفاق می‌افتد. به نظر نویسنده، امنیت به عنوان یک مفهوم ضد ریسک و به عنوان مفهومی تو خالی شبیه مفهوم سلامت در تمایز با بیماری باقی می‌ماند. بنابراین سیستم اجتماعی محصور امنیت و ناامنی است.

* * * * *

کلید واژگان

امنیت اجتماعی، امنیتی کردن، غیرامنیتی کردن، هویت ملی، تئوری سیستم‌های مدرن،

مرزبندی کردن، خصوصی‌شدن امنیت، خصوصی‌شدن پلیس

^۱ معاون پژوهشی دفتر مطالعات و تحقیقات امنیتی

مقدمه: امنیت جامعه‌گی^۱

اخیراً مطالعات امنیتی شاهد تلاش‌هایی برای باز تعریف امنیت به شیوه‌های ابتکاری بوده است. متأسفانه در مورد جهت‌گیری مطالعات امنیتی بندرت اتفاق نظر وجود دارد. تقریباً همه‌ی نویسندگان تعریف فردی از امنیت دارند. آیا این مفهوم صرفاً به دولت مربوط می‌شود؟ آیا امنیت دولت همان کیفیت امنیت فردی را دارد؟ پاسخ به چنین سوالاتی بسیار متفاوت است. به علاوه، مفاهیمی مانند ناامنی، ریسک و خطر بدون تمایز تحلیلی، و یا حداقل، به شیوه‌ای کاملاً دلخواهانه مورد استفاده قرار می‌گیرند. این مقاله بیشتر به ابهامات مربوط به مفهوم‌سازی امنیت، البته نه به عنوان موضوع یا حوزه‌ی مطالعاتی مستقل، بلکه از نظر ارتباطی که با تحولات وسیع‌تر در سیستم‌های اجتماعی دارد، می‌پردازد؛ و بنابراین، از غنای مفهومی موجود در رهیافت نظریه سیستم‌های مدرن (که در نظریه روابط بین‌الملل بدون استفاده مانده است)، بهره می‌گیرد.

مناسب است با مفاهیم «امنیت اجتماعی» و «امنیتی کردن» شروع کنیم، که بیشترین نقش را در پیوند دادن مطالعات امنیتی با تحولات دنیای وسیع‌تر اجتماعی دارد. این مفاهیم عمدتاً توسط مکتب کپنهاک، و به ویژه در آثار افرادی همچون اوله ویور و باری بوزان ساخته و پرداخته شده‌اند. ایده‌های اساسی این مکتب را می‌توان به شرح ذیل خلاصه کرد:

لازم است بعد از امنیت دولت (مسأله‌ای که دانشجویان روابط بین‌الملل یا امنیت بین‌الملل کاملاً با آن آشنا هستند) برای درک نظم بین‌المللی که دیگر بواسطه یک شکل غالب منازعه تعریف نمی‌شود به مسائل امنیت اجتماعی پرداخت. یک مسئله زمانی موضوع به امنیت اجتماعی تلقی می‌شود که جامعه آن را تهدیدی وجودی برای هویتش تصور کند.

^۱ Societal security

بنابراین، در اساسی‌ترین سطح، امنیت اجتماعی یک کنش‌زیبانی^۱ است. لذا مطالعه امنیت مطالعه مجموعه‌ای از گفت‌وگوها و کردارهای تاریخی خاص است که مبتنی بر درک نهادینه شده مشترک است (Krause and Williams 1996:243).

این ایده، نگاه تازه و متفاوتی به مسائلی همانند مهاجرت بین‌المللی، همگرایی اروپایی و منطقه‌گرایی داشته است (بنگرید به: waver:1995,1997). این مسائل نه تنها مفاهیم جدیدی برای درک و هضم مفهوم امنیت ایجاد نموده‌اند، بلکه با توضیح پیوند پیچیده‌ای که بین حفظ یا بهم زدن نظم و مسائل هویت وجود دارد به دانشجویان امور بین‌الملل آگاهی داده، و لذا ورود این موضوع را به رشته روابط بین‌الملل تسهیل کرده است. به علاوه، به نوبه خود، در آشنا ساختن بیشتر با انعطاف‌پذیری مقولات ملی و سرزمینی که هنوز ساز و کار عمده نظام بین‌المللی موجود و این رشته را تشکیل می‌دهند کمک کرده‌اند.

علیرغم کمک‌های مکتب کپنهاک به مسیر تازه‌ای برای تحقیق، چنانچه ذکر شد، به دلیل ثابت انگاشتن مفاهیم هویت و جامعه، به بوته نقد در آمده و متقدین هویت ادعایی را نه یک واقعیت اجتماعی بلکه یک فرایند دانسته‌اند (Mc sweeny 1996:85). اما هواداران این مکتب ماهیت سازه‌ای هویت اجتماعی را فراموش کرده‌اند اما برای درک ویژگی آشکاری از امنیت نیاز دارند تا حدی هویت را ثابت فرض کنند (Buzan/waver 1997).

هر چند تمایز مفهومی میان امنیتی کردن^۲ و غیرامنیتی کردن^۳ از منظر فرایندی نگاه تازه‌ای به مسائل صلح و کشمکش در نظم بین‌الملل در حال تحول است اما این انتقاد نیز درست است که اگر این رویکرد می‌خواهد تغییر در معنا و کردارهای امنیتی را توضیح دهد نمی‌تواند با فرض ثابت بودن هویت شروع به کار کند. در

¹ *Speech act*

² *securitization*

³ *desecuritization*

اینجا ما به مسائل دور از دسترسی در رشته روابط بین‌الملل که همچنان کل علوم اجتماعی را درگیر می‌کند سروکار داریم. در عین حال، رشته روابط بین‌الملل به تازگی در رویکرد نظری‌اش تحولاتی بخشیده است (در نظریه سازنده‌گرایی فرامدرنیسم و غیره). از این رو، بعضی از علائم عمومی این رشته در اینجا مورد توجه قرار می‌گیرد.

تلاش برای تبیین فرایندی، صرفاً از طریق فرایند، عمل بیهوده‌ای است. لذا برای ایجاد این طرح فکری^۱ که فرایند را به چیزهایی که حداقل به صورت موقت باید ثابت و ایستا تصور شوند مرتبط سازد، نیاز به مقولاتی هست که به خدمت گرفته شده، مرزهایی ترسیم و چارچوب‌هایی بسازند^۲ بنابراین فرایندی مانند امنیتی کردن را صرفاً و بدون این مرزها نمی‌توان با فرایندی چون هویت درک کرد. به نظر می‌رسد کانون توجه تحلیل‌گران در تحلیل‌های امنیتی موجود، همانند سایر رشته‌ها و در واقع اکثر علوم اجتماعی و بخصوص در بخش انتقادی - کاملاً از فرایند ترسیم خطوط و تأسیس مرزها دور شده است. نه هیچ تفکر ثابتی که صرفاً بر حسب هستی‌ها و مقولات ثابت و دارای حد و مرز مشخص فکر می‌کند و نه هیچ تفکر شناوری^۳ که فقط به فرایندها فکر می‌کند نمی‌تواند به درک تغییر کمک کند. به قول اویاتارزروباول^۴ آنچه مورد نیاز جهان مملو از آشوب است، یک تفکر منعطف^۵ می‌باشد، یعنی برای تفکر مشخص، به مرزها و مقولات نیاز است و در عین حال باید دانست هر جزئی می‌تواند در بیش از یک بسته ذهنی جای گیرد. به عبارت

¹ mental map

^۱ ذهن آدمی نیاز دارد مقولاتی را به خدمت گرفته مرزها و چارچوب‌هایی را ترسیم کند. زرباویل ۱۹۹۱ در

Nippert - Eng, 1996: همچنین بنگرید به

277 - 292 در بیان مرزها *Falk 1993*، و مفهوم نقشه ذهنی برگرفته از *Geuld and white 1979*

³ fuzzy mind

⁴ *Eviatav Zerubavel*

⁵ *Flexible mind*

دیگر این به معنی پذیرش نقش تأسیسی است که مرزها ایفا می‌کنند و بدان وسیله قادر به درک و معنادهی هستیم.

با عنایت به درک لزوم دوگانگی ثبات و لغزندگی حتی در مقوله‌های تحلیلی که از آنها برای درک سیاست جهانی بهره می‌گیریم، پیشنهاد من این است که اگر مفهوم امنیت را یک فرایند یا یک وضعیت در نظر نگرفته بلکه یک کارکرد دارای حدود مرز فرض کنیم، این مفهوم می‌تواند قدرت تبیینی خود را به طور کامل عیان کند. با چنین استدلالی است که می‌توان مفهوم امنیتی کردن را جدای از نقطه ضعف تحلیلی‌اش به عنوان زمینه پرورده مکتب کینهاکی که مفهومش از هویت اجتماعی دارای ماهیت ثابتی است دارای غنای تحلیلی دانست. خلاف دیگر متقدمان این مکتب مانند بیل مک سوینی^۱، قصد ندارم بگویم که این ثبوت هویت اجتماعی به خاطر عدم درک ویژگی فرایندی صورتبندی هویت (و باز تولید آن) است. در عوض، به نظر می‌رسد، ثبوت مفهومی در این گروه از مطالعات امنیتی به خاطر این واقعیت است که هویت در درجه نخست به جامعه اشاره دارد (Albert 1997a). از سوی دیگر اگر کسی این ادعای بدیهی و ساده را رد کند که جهان شامل جوامع مرزبندی شده مشخص و ثابت است (یعنی جوامعی که اساساً معادل دولت سرزمینی هستند) اعتبار مفهوم هویت جامعه بسیار تردیدآمیز می‌شود.

از طرف دیگر اگر کسی اتصالات سرزمینی یا زمینه‌ی اولیه را کنار گذارد، تنها تعریف مناسب از جامعه شامل باز تولیدها و اشکال مختلف ارتباط اجتماعی است و بنابراین امروز تنها یک جامعه جهانی می‌تواند به طور مشروعی به عنوان منظم‌ترین نظام اجتماعی که شامل کلیه دیگر سیستم‌های اجتماعی و ارتباطات است نامگذاری شود (ef. luhman, 1997)، لذا تعامل بین مفاهیمی که به جامعه اشاره می‌کنند، مانند امنیت، هویت و نظم نیاز به بازنگری دارند. نخستین و شاید مهمترین نتیجه چنین

¹ Bill Mc Sweeny

تحول مفهومی، استمرار یا تداوم ویژگی سرزمینی به عنوان بدیهی‌ترین نقطه رجوع است. اگر هویت اجتماعی، امنیت اجتماعی و غیره، معنادار بودن خود به عنوان مقولات تحلیلی را از دست بدهند، آن هم به دلیل بی‌ثباتی و مرجعیت جامعه در این صورت باید به صراحت بگوییم کدام بخش از جامعه (جهانی) کدام هویت را دارد و در آن چه روندهای امنیتی، نظام سیاسی، اجتماعی، نظامی یا گروه‌های مختلف ملی، نژادی یا سایر گروه‌ها وجود دارند.

نتیجه‌ی اقدام، مفهوم جدیدی از امنیت نیست. کاملاً بر عکس، ماحصل تعدد اساسی حوزه‌هایی است که این واژه می‌تواند به آنها مرتبط گردد^۱ معهذاً، این باعث می‌شود سایر ویژگی‌های مشترکی که تنوع مفاهیم و عملکردهای مدعی ارتباط با امنیت را مقبول می‌سازند، متأثر گردند. در عین حال، تصور از جامعه‌ی فاقد مرجع ثابت از نظر مفهومی امنیت را به نقطه رجوع بسط یافته‌ای که همه و هیچ چیزی را تبیین می‌کند، می‌کاهد. اما این تصویر در بسته تئوری وسیع‌تری، به درک بهتری از تداوم تحول و دگرگونی دولت و ستفالیایی، نظام سیاسی بین‌المللی و نقشی که امنیت در آن ایفا می‌کند و بالعکس کمک می‌کند. نکته دیگری که این انتخاب بدان متهد نیست، بلکه امیدوار است، این است که بتواند کمک هر چند اندکی را به بر طرف کردن برخی موانع ارتباطی غیر لازم حول مفاهیم مختلف امنیتی در این رشته کند.

بطور خلاصه قسمت بعدی حول محور چهار چوب تحلیلی است که در آن امنیت به عنوان کارکرد هر سیستم اجتماعی تلقی می‌شود. قسمت بعدی این مقاله برخی رویکردهای مرتبط با این سوال‌ها را مورد بررسی قرار می‌دهد: نخست بدست آوردن معنایی از امنیت برای کارکرد مرزبندی کردن سیستم، بر اساس برخی اعتقادات نظریه نظام‌های مدرن، دوم، رابطه بین امنیت و هویت و بخصوص نقش

^۱ همچنین خیلی از ایده‌هایی که امنیت را به روش نظری شکل داده تفصیل می‌بخشد احتمالاً خود ایده‌هایی برآمده از گرایشات جنگ سرد و آشکارا از مطالعات امنیتی استراتژیک هستند.

دولت و ملت در این مسیر، و سوم استخراج معنای پالایش شده از واژگان فرایند امنیتی کردن، غیرامنیتی کردن و امنیت‌زدایی^۱ در این تحلیل. قسمت دیگر به برخی از نتایج این استنتاجات برای تحلیل دیگر مفاهیم در حال تحول مربوط به دولت می‌پردازد.

سئوالاتی درباره فرایند امنیتی کردن

تحلیل با تمایز آغاز می‌شود. هر تحلیلی از فرایندهای موجود جامعه جهانی باید با پذیرش این نکته که این جامعه متفاوت از زیرسیستم‌های کارکردی در حال تحول است، آغاز کند. این ویژگی در تحلیل سیستم‌های مدرن با تقسیم شدن جامعه جهانی به چندین سیستم اجتماعی کم و بیش توسعه‌یافته همراه می‌شود. امنیت هر یک از این سیستم‌های اجتماعی به نظر منطق خود را دارد و در عین حال عمیقاً در مطالعات امنیتی مورد بحث و بررسی است. در واقع برخی اندیشمندان از این واژه صرفاً برای مسائل صرف نظامی (مانند سیستم نظامی) استفاده می‌کنند در حالی که دیگران از اینکه منطق این‌گونه مسائل ممکن است تفکر درباره دیگر مسائل مورد خطاب این واژه را به انحراف بکشاند بیم دارند. معه‌ذا این نتیجه‌گیری که امنیت فقط در سیستم نظامی کارکرد دارد و باید صرفاً در این بسته مورد استفاده قرار گیرد، به همان اندازه نامفهوم است که بگوییم این واژه باید فقط برای یک سیستم بکار رود. همچنین مفهوم هویت نیز مانند هر تحلیلی نمی‌تواند از مطالعه ماهیت متمایز خود معاف شود. در واقع یکی از اهداف اساسی این مقاله ایضاح روابط پیچیده‌ای است که انواع هویت و امنیت دارند. این هدف با اشاره به فرایندهای متفاوتی صورت می‌گیرد که سوالات مهمی را در این مسیر پاسخ می‌دهد.

منظور از این که یک مساله، امنیتی بوده یا امنیتی می‌شود، چیست؟ براساس نظریه سیستم‌های مدرن، امنیت، قبل از هر چیزی به معنی امنیت انتظارات است.

¹ securitization

منظور از انتظارات یک رابطه شناختی با آینده است. شرط لازم ثبات سیستم، امنیت انتظارات است.

امنیت انتظارات مورد نیاز، از طریق شکل‌گیری هویت‌ها حاصل می‌شود. امنیت انتظارات در مرز سیستم بواسطه غربال کردن ارتباطات از یک محیط به شدت پیچیده و سپس پردازش آن بر اساس کدهای عملیاتی^۱ آن (زبان سیستم) تأمین می‌شود. امنیت در این معنا یا به عبارت بهتر، امنیتی کردن، وظیفه مرزبندی برای سیستم اجتماعی را به عهده دارد. هر سیستم اجتماعی برای رهایی از محیط به شدت پیچیده و پر آشوب، باید امنیت انتظارات را تأمین کند. لذا سیستم بواسطه تثبیت مرزهایی که به آن امکان کاهش پیچیدگی‌ها را می‌دهد تعریف می‌شود. اکنون روشن است که هر عمل کاهش‌دهنده پیچیدگی ارتباطات سیستم، به وسیله سیستم یا بخش‌هایی از آن، به عنوان تهدید بالقوه تصور نمی‌شود. در واقع امنیتی کردن کاهش پیچیدگی است اما هر نوع کاهش پیچیدگی لزوماً منجر به امنیتی کردن نمی‌شود. پس سوال این است که چه زمان و چگونه مسائلی امنیتی می‌شوند، یعنی تهدیدی برای هویت در سیستم و یا تهدید سیستم تصور می‌شوند؟ چگونه فرایندهای تولید و باز تولید هویت در این تصور جای می‌گیرند، با فرض اینکه این فرایند وابسته و پشتیبان فرایندهای مرزبندی کاهش‌دهنده پیچیدگی هستند. اگر بخواهیم درکی از امنیتی کردن داشته باشیم که مرجع ثابتی مانند هویت (اجتماعی) نداشته باشد اما بتواند ویژگی فرایند هویت را لحاظ کند. باید قادر به توضیح این سؤال باشیم که چرا برخی مسائل بیشتر نسبت به دیگران مستعد امنیتی کردن هستند و اینکه چرا این استعداد امنیتی شدن از سیستمی به سیستم دیگر متفاوت است؟ سوال مناسب در این زمینه ممکن است این باشد که بطور مثال چرا اتحاد پولی اروپایی^۲ نسبت به دیگر اقدامات مرتبط به وحدت اروپا که به زندگی روزمره مردم تحمیل می‌شود، راحت‌تر

^۱ operational cod

^۲ European Monetary

به عنوان تهدید بالقوه‌ای برای هویت ملی، تلقی می‌شود؟ چرا اینگونه است که مرگ یک سرباز آمریکائی در یک قاره دیگر موضوعی برای امنیت ملی است درحالی که قتل صدها نفر در کلمبیا و غیره موضوع امنیت ملی تلقی نمی‌شود؟ هر پاسخی به چنین سوالات سختی ممکن نیست. در عین حال آنها با چنین روشی مورد مذاقه قرار می‌گیرند تا درک وسیعتری از فرایند امنیتی کردن که کمتر وابسته به یک مفهوم بسته‌بندی شده از هویت اجتماعی یا هر ارجاع ثابت غیرمتناسبی است حاصل شود و لذا قابل بکارگیری در موارد متنوع و مختلف باشد.

چگونه امنیتی می‌کنید؟

امنیتی کردن و کد امنیتی / ناامنی

امنیت نیست مگر با ناامنی. از آنجا که معنای یکی از این واژه‌ها صرفاً در ارتباط با دیگری ساخته می‌شود، در واقع، داشتن یکی بدون دیگری بی‌معنی است. یک آشوب فاقد ساختار وقتی مطلقاً ناامنی تلقی می‌شود که امنیت وجود داشته باشد. اساساً مفاهیم امنیت و ناامنی در چنین وضعیتی معنا ندارند. با تمایز قائل شدن در ساختارهای انتظارات، این وضعیت جایگزین آمیزه‌ای از امنیت نسبی یا انتظارات مثبت و منفی از ناامنی می‌شود (Luhmann, 1995: 307). امنیت معرف ثبات در انتظارات است که در غیر این صورت بی‌ثبات می‌شود (یعنی سرخوردگی از انتظارات یک قاعده می‌شود). دنیس بابر^۱ (۱۹۹۶) در سخنرانی مراسم معارفه خود در انجمن مطالعات بین‌المللی^۲ این واقعیت را گوشزد کرد که امنیت بدو با ناامنی پیچیده مقارن است. چنین رویکردهایی امنیت و ناامنی را نه به عنوان یک واقعیت بلکه به عنوان یک استعاره یا مدل‌های ایده‌آل تلقی می‌کنند. این تلقی بخصوص در ارتباط با سیستم‌های اجتماعی مشخص می‌شود. نه ناامنی مطلق و نه امنیت مطلق به

¹ Dennis Bobrow

² International studies Association

عنوان وضعیت‌های داخلی سیستم اجتماعی، نمی‌توانند وجود داشته باشند(موضوعی که در هر سیستم دیگری متخصصان امنیت از آن آگاهی دارند).

بارو برای تصویر مقایسه‌ای ناامنی - امنیت این وضعیت را با بیماری - سلامت مقایسه می‌کند: استعاره بیماری، مریضی و ضعف وقتی بکار می‌رود که ما ناامنی را به عنوان یک جریان پایان‌ناپذیر تهدیدات و راهبردهای ناقص بپذیریم(۴۴۸، ۱۹۹۶). چنانچه امنیت به چنین کارکرد مرزبندی شده‌ای از سیستم اجتماعی اشاره کند، پس امنیتی کردن به معنی فرایندی است که در کاهش پیچیدگی و افزایش امنیت انتظارات در این سیستم دخیل است. معه‌ذا نمی‌توان گفت امنیتی کردن به معنی آن است که یک چیز ناامن را به یک چیز امن تبدیل کنیم. چنانکه مکتب کپنهاک متذکر می‌شود امنیتی کردن به عنوان یک کنش‌زبانی بیشتر برای جای انداختن معنای چیزی است که به وسیله تفاوت امنیت - ناامنی تعریف می‌شود. (برای همین است که اینجا فقط امنیتی کردن و غیرامنیتی کردن وجود دارد نه ناامنی کردن). علی‌رغم آنکه در تحلیل این فرایند امنیتی کردن است در کانون توجه است، معه‌ذا، دقت در اینکه واقعاً چگونه برخی چیزها در واژگان امنیت/ ناامنی معنا می‌دهد بسیار ضروری است. در این راستا مفهوم تهدید خیلی نامشخص بوده و مناسب است از منابع و مواد خامی سخن آغاز کرد که خود به امنیتی کردن وامدارند. لذا، بین دو مقوله بنیادی تمایز قائل می‌شویم: ریسک و خطر^۱ مفهوم ریسک نشان‌دهنده‌ی وضعیت پیچیده‌ای است که حداقل در جامعه مدرن جنبه معمولی زندگی را شامل می‌شود(Luhmann 1993:23). در حالی که هم ریسک و هم خطر اساساً دربارهی پیش‌بینی(امکان) از دست دادن چیزی در آینده (یعنی سرخوردگی انتظارات) است، ریسک مربوط به از دست دادن چیزی در محیط، حال آنکه خطر ناشی از دست دادن چیزی در آینده به خاطر تصمیم اتخاذ شده به وسیله سیستم

¹ Risk and danger

است. حال چگونه این مفاهیم با امنیت مرتبط می‌شوند؟ آیا درست است بگوییم اگر ریسک و خطر به وسیله‌ی سیستم پردازش شوند (یعنی مسائل امنیتی شده) سطح بالایی از امنیت در آن وجود دارد؟ و اینکه اگر سطح بالایی از ریسک و خطر در این فرایند قرار نگیرند سطح بالایی از ناامنی می‌آورد؟ بدیهی است که نه. با فرض اساسی خصوصیت فرایندی امنیت، در واقع هر تلاشی برای پاسخ ماندگار به این سوالات بیهوده است. هیچ سطحی از امنیت وجود ندارد و امن بودن و ناامن بودن خاص یک هویت یا سیستم نیست. در عوض، سیستم، انواع یا سطوح خاصی از پیچیدگی را ریسک یا خطر تعریف می‌کند. دقیقاً زمانی که پیچیدگی‌ها به وسیله سیستم مورد نظارت قرار می‌گیرد و در کد خودش ترجمه می‌شوند (یعنی لحظه‌ای که ارتباطات / اطلاعات از مرز سیستم عبور می‌کند) امنیتی کردن اتفاق می‌افتد. البته این همه چیز درباره‌ی اینکه چرا برخی مسائل امنیتی و برخی نمی‌شوند نیست. معهذاً، سیستم‌های اجتماعی پیچیده، مشغول نظارت، خواه خود نظارت‌گری خواه نظارت بر تمایز بین سیستم و محیط هستند. لذا امنیت اجتماعی نمی‌تواند به معنای از بین بردن ریسک باشد بلکه به معنای توانا کردن سیستم برای پردازش موفق آن است: امنیت به عنوان یک مفهوم ضد ریسک و مفهومی خالی است شبیه مفهوم سلامت در تفکیک بیماری / سلامت (Lumann : 1993:20).

بنابراین سیستم‌های اجتماعی محصور امنیت و ناامنی هستند. برخی انتظارات یا گروهی از توقعات امن‌تر از سایرین هستند. در عین حال، تکرار مجدد این مطلب مهم است که امنیتی کردن فرایندی نیست که در آن انتظاراتی که ناامن شده‌اند امن می‌شوند. امنیتی کردن فرایندی است که با آن سیستم می‌تواند ریسک یا خطر تصور شده‌ای را با ابزار بازتاب امنیت یا به عبارت صحیح‌تر با ابزار انعکاس تمایز نمونه عالی امنیت / ناامنی پردازش کند. کیفیت امنیت به عنوان ابزار انعکاسی ذهن به درک سیستم‌های خاص و همچنین اینکه چرا برخی مسائل امنیتی می‌شوند یا نمی‌شوند، کمک می‌کند.

نیکلاس لهمان^۱ به زبان پیچیده نظریه سیستم‌ها، پیوند بین خصوصیت سیستم و امنیت/ناامنی را این‌گونه روایت می‌کند: زمان که از نظر تقویمی اندازه‌گیری می‌شود هنوز امن‌ترین است: فارغ از اینکه چه رخ می‌دهد به کار خود ادامه می‌دهد. حداقل یکی از شرایط ناامنی (یعنی شرایطی که انتظارات در کل سرخوردگی ایجاد می‌کنند) مطلقاً امن است. زمان و امنیت/ناامنی ابعاد متمایزی هستند و این تمایز می‌تواند در ساختار انتظارات موثر باشد. حتی بدین وسیله است که در زندگی ارگانیک سیستم‌ها پیش بینی امکان‌پذیر می‌شود یعنی گزینش علائمی در گذشته (که کلاً قابل دسترسند) که از نظر امنیتی با تحولات آینده مرتبطند و بدین وسیله می‌توان برای آینده تمهیداتی اندیشید. سیستم‌ها این تکنیک را بطور ساختاری با شکل‌دهی به انتظارات و ارزش‌گذاری ارتباطی پی می‌گیرند.

سرانجام ناامنی می‌تواند داوطلبانه مورد پذیرش واقع و تقویت شود. به هر تحولی ناامنی‌های در حال تشدید را از خود بر جای می‌گذارد. اصل ناامنی تجمع یافته در تحول اجتماعی - فرهنگی و در اعمال نفوذ موجودات انسانی در نظم اجتماعی تکرار می‌شود. این چیزی است که موجودات عاقل و تأمین‌کننده انتظارات خود در برابر سرخوردگی، براساس آن رفتار می‌کنند. چیزی که می‌تواند این انتظارات ریسک را شکل دهد، این است که سرخوردگی‌های ناشی از این انتظارات مرتبط با حوادث خاص باقی مانده اما آنچنان انباشت نشوند که برای امنیت خطرناک شوند. با مروری بر این سیاق تحول، پیوندی نوین بین ناامنی در امنیت و امنیت در ناامنی به چشم می‌خورد، بدون این که ضمانتی برای غلبه بر این پیچیدگی‌ها باشد (Luhmann :1995.31).

ایده پیوند بین تحول سیستم و تعامل امنیت - ناامنی زمانی خیلی مهم می‌شود که احتمال غیرامنیتی کردن وجود داشته باشد. در عین حال، نخست لازم

¹ Nikulas Luhmann

است نگاهی به چگونگی امنیتی کردن و اینکه چرا برخی مسائل امنیتی و برخی دیگر نمی‌شوند بیاندازیم. لازم است یک بار دیگر به تعریف امنیت از نگاه مکتب کپنهاکی برگردیم. امنیت اجتماعی به وضعیتی اشاره دارد که جوامع تهدیدی از ناحیه هویت احساس کنند (waver yet al 1993:23). پیرو گفته‌های قبلی اکنون می‌توانیم به جزئیات بیشتری درباره هویت بپردازیم. هویت‌ها به معنی تثبیت دایمی انتظارات هستند. این ابزاری برای ارتباط انتظارات با چیزی است که یکسان نیست یعنی نمی‌توان معنای بسته‌ای از آن انتظار داشت (luhmann 1995:313). به عبارت دیگر و به بیان ساده‌تر، معنای آن از نظر ساختاری بدون ارتباط با آینده در گذشته تجسم می‌یابد. در اینجا ابضاح مفهوم هویت ضرورت دارد. به زبان ساده، هویت به نقطه ارجاع مشترکی از انتظارات ولی نه نوع یکسانی از انتظارات اشاره دارد. زمانی که هویت را در بسته جامعه (جهانی) جامعه بکار می‌بریم البته به هویت‌هایی اشاره داریم که نقطه رجوع انتظاراتی هستند که در متن سیستم‌های اجتماعی مختلف به وجود می‌آیند. این لزوماً بدان معنا نیست که هویت ملی می‌تواند به عنوان نقطه ارجاعی برای انتظارات برآمده از صرفاً یک سیستم اجتماعی عمل کند. برای مثال، هویت ملی می‌تواند نقطه ارجاع انتظاراتی تلقی شود که از دل سیستم سیاسی و نیز سیستم اقتصادی برآمده‌اند و هویت برای ارجاع و انشعاب از هر نوع انتظاراتی که عملاً در سیستم‌های بسته موجودند به کار نمی‌رود. (این مثال به وضوح یکی از نقاط عمده نظریه سیستم‌های مدرن اشاره دارد یعنی سیستم‌های زنده یا خود خلق کننده در عین بسته بودن عملیاتی در واقع باز هستند.)

اگر امنیت با هویت مرتبط است، پس می‌توان گفت آن دسته ارتباطاتی به وسیله نظارت سیستم اجتماعی (در مرز سیستم) امنیتی می‌شوند که به انتظارات مرتبط با هویت اشاره دارند. معهذاً، برای اینکه بدانیم این نتیجه‌گیری برداشت مفیدی برای تحلیل ارتباط بین امنیت و هویت دارد لازم است بینیم واقعاً چگونه هویت تهدید می‌شود.

هویت چیست و چگونه مورد تهدید قرار می‌گیرد؟

اول ویور که مفهوم امنیت اجتماعی را معرفی کرد (waver, 1995b: 40) -
 (waver et al, 1993: 17) به وضوح از نیاز به محدودیت آشکار واژه‌ی مبهم جامعه آگاهی داشت. معهدا، بعد از بررسی اکثر استفاده‌ها از این واژه در تفکر اجتماعی و سیاسی، تعریفی را که نشان‌دهنده‌ی معنای کلاسیک است مطرح می‌کند: جامعه صرفاً در ارتباط با دولت تعریف می‌شود. (waver et al. 1993, 18 - 21) با فرض چنین مفهوم گسترده و رایجی از جامعه، نقاط رجوع مرتبط با آن نیز باید به قدر کافی توان حمایت از تنوع انتظارات اشاره کننده به آن را داشته باشد. به این دلیل هویت مفهومی مثل جامعه می‌تواند صرفاً از مفاهیمی چون ملت و مذهب ناشی شود (waver et al 1993: 22). همچنین از آنجا که امنیت اجتماعی مرتبط با جامعه است، ملت نقطه ارجاع خوبی برای ساخت هویت‌ها در جوامع مدرن است. از این رو، اکثر مطالعات امنیت اجتماعی، هویت را در مطالعات امنیت ملی ملفوف می‌یابند (یعنی در پیوند با هویت ملی). ویور ملت را به درستی به عنوان نقطه ارجاع دوری برای یک بحث خالی تعریف می‌کند (1996a: 18)، کم و بیش درباره‌ی جامعه نیز این امر صحت دارد. مشکل پیوند هویت با جامعه، در مشکل پیوند هویت اجتماعی با هر ویژگی معینی که گفته می‌شود خاص یک جامعه می‌باشد نهفته است. احتمالاً کم و بیش ملت یا فرهنگ نیز دارای چنین ویژگی هستند. جامعه یا آنچه در ارتباط با این واژه استفاده می‌کنیم، شامل هویت‌های چندگانه است، یعنی متشکل از سیستم‌های متعدد با هویت‌های چندگانه می‌باشد. این که مفهوم بی‌معنای گسترده‌ای چون هویت یک جامعه برای بنای چارچوب معنایی تحلیل امنیت حفظ می‌شود به خاطر این است مکتب کپنهاک هنوز شناختی از فرایندی بودن ایده امنیت ندارد. در عوض، امنیتی کردن کارکرد ناگزیر سیستم‌های اجتماعی بسیار توسعه یافته و مختلف باقی می‌ماند. این بدان معنا نیست که مکتب کپنهاک از آغاز در مسیر اشتباهی گام برداشته است. بلکه، در تحلیل این مکتب نیز تلویحاً آمده که چیزی مثل هویت یک

جامعه و آنچه از آن می‌تراود که هویت دولتها و ملت‌هاست وجود خارجی ندارد: دولت و ملت، نمادها و هویت‌هایی را عرضه می‌کنند که هم مجذوب‌کننده افراد در جستجوی مفرّ برای ناامنی‌هاشان است و هم باز تولیدکننده‌ی شرایط سیاسی است که یکی از منابع عمده ناامنی شخصی می‌باشند^۱ (Buzan 1993:20).

اعتراف به این که دولت و ملت (یا ترکیبی از هر دو) نقاط مرجعی هستند که برای سیستم‌های اجتماعی مختلف و افراد هویت فراهم می‌کنند لازمه‌ی درک درست از امنیت می‌باشد. معهدا باید تأکید کرد روش و فرایندهایی که با آن هویت‌ها به روش نمادین ساخته می‌شوند به مقدار قابل ملاحظه‌ای تفاوت‌های مربوط به تأمین امنیت را در بردارند. به ویژه، از آنجایی که تأمین امنیت بیشتر فرایند نمادین تعدیل ناامنی‌ها توصیف می‌شود. نقل قول بوزان در پاراگراف قبلی نشان می‌دهد افراد ناامنی‌هایشان را به نمادها و هویت‌ها وارد می‌کنند. اول ویور با اعتراف به اینکه آنچه مطالعه می‌کنیم فرایندهای ایجاد نگرانی‌های امنیتی است (waver 1996a:8)، در این موضوع که فرایند وحدت اروپا به دلیل اجتناب از امنیتی کردن یعنی تصور نکردن هویت اروپایی به عنوان تهدیدی برای هویت‌های ملی پیشرفت کرده، کار مبسوطی کرده است. ویور با این نکته که در اینجا [نیز] از آن هواداری می‌شود شروع می‌کند که غالباً هویت به سیستم‌های پیچیده چند بعدی برای معناسازی نیاز خواهد دارد (waver 1996b:4) همچنین بنگرید به (Diez 1996). و اینکه چگونه فضای گفتمانی (ملی) جوامع - به عنوان حوزه‌ای که معنا (و در اینجا هویت) ساخته می‌شود - تحت الشعاع لایه‌های مختلفی از گفتمان قرار می‌گیرد. لذا برای بررسی

^۱ البته ترکیب خاصی از هویت‌های ملت و دولت است که هویت یک جامعه را تشکیل می‌دهد اما این ترکیب نشان دهنده‌ی چرایی اینکه جامعه باید امتزاجی از ملت و دولت هم باشد و جامعه از نظر عینی خود را مخزن نمادها و هویت‌ها عرضه کند نیست. (آلمان غربی در خلال دهه ۱۹۸۰ در ایده وطن پرستی کانون ممکن است موردی باشد که برخی از انواع مثبت ارجاعات شناسایی را درغیاب مفهوم انتزاعی جامعه عرضه کرده باشد.

مساله سازگاری وحدت اروپا با هویت ملی، یعنی تلاش برای اجتناب از امنیتی کردن وحدت اروپا، لازم است بدانیم چگونه یک جامعه از خود در مقابل اروپا به وجود می‌آید و نمی‌توان از لایه‌ی نخست ساختار گفتمانی داخلی گریخت (waver) (1996 b:9). این لایه‌ی نخستین که سازگاری گفتمانی را در لایه‌های دوم و سوم بوجود می‌آورد بر اساس رابطه دولت و ملت در جامعه داخلی، رابطه‌ای که معمولاً بین مدل‌های ایده‌آل ملت دولتی فرانسه^۱ و ملت فرهنگی آلمانی^۲ در نوسان است ساخته می‌شود. قضیه این است که ثبات اروپا مستلزم دو نوع سازگاری است که در هر یک از دو کشور اصلی امکان‌پذیر می‌شود. ساختن روایتی از دولت، ملت و اروپا که در ارتباط با سنت ملی اندیشه سیاسی معنا می‌یابد. لذا زمانی به این سیاق اروپایی متکثر را در می‌یابیم که اروپاهای متفاوت سازگار وجود داشته باشند (waver, 1996a:26). نمی‌خواهم تحلیل ویور را به طور کلی ناقص تلقی کنم بلکه بر عکس در زمینه وحدت اروپا در بین تحلیل‌های موجود از نظر تنوریک بسیار نوآور است. معهذاً، برای توصیف افق‌های معانی ساخته شده به وسیله تعامل ملت و دولت (به اصطلاح ویور، مراجعه دوری به نقاط خالی) درک عمومی تری از تعامل بین امنیتی کردن به عنوان کارکرد مرزبندی سیستم‌های اجتماعی و مقوله هویت کفایت نمی‌کند. هر چند این تحلیل ممکن است برای وحدت اروپا مناسب باشد، مفاهیم دولت و ملت غیر تخصصی‌تر از آن هستند که درکی از این مسأله ارائه کنند که چرا برخی مسائل برای امنیتی کردن مستعدتر از مسائل تحت نظارت سیستم‌های خاص اجتماعی هستند. ویور درکی از این که چرا یک مساله خاص در متن خرده سیستم‌های خاص اجتماعی امنیتی می‌شود (برجسته‌تر در سیستم‌های

¹ French staatsnation

یعنی ملت در فرانسه محصول دولت بوده است.

² German kulturation

ملت در آلمان عمدتاً محصول فرهنگ بوده است. (مثل ایران)

سیاسی فرانسوی و آلمانی) بدست می‌دهد. در عین حال، با پاسخ به این پرسش که چگونه برخی چیزها مسأله امنیتی برای هویت می‌شوند، درک ما عمیق‌تر می‌شود. معهدا برای نزدیکی بیشتر به این مسأله، قبل از همه لازم است ببینیم چگونه مفهومی مثل ملت جایگاه مرکزی را برای هویت‌هایی که می‌تواند مرجع باشند اما در همان حال نقطه خالی هم باشند. از نقطه نظر تاریخی، آگاهی و هویت قوی معمولاً بواسطه میزان بالای ارتباطات و تعاملات بین افراد یک گروه ساخته می‌شود. به عبارت دقیق‌تر، قومیت به عنوان یک ویژگی دائماً در حال باز تولید هویت فردی و جمعی، عمیق‌ترین ویژگی در سطح محلی و احتمالاً منطقه‌ای است، این امر وابسته به درک الیت (به طور مثال نجبا) از اشتراکات قومی یا شبه قومی نیز هست. تکامل جوامع مدرن موجب تغییر عمیقی در معنای هویت قومی، بخصوص با ابداع مفهوم ملت گردید.^۱ ملیت نه به عنوان وجدان الیت بلکه به عنوان مظروف ذوب‌کننده هویت‌های قومی مختلف، نقطه ارجاع هویت قومی شده و کاملاً از تعامل و ارتباطات مستقیم و از نظر محلی محدود فاصله می‌گیرد (بدین وسیله جوامع مدرن را با عناصر خیالی اجتماع تکمیل می‌کند). این ماهیت نهفته و ناملموس ملیت ممکن است از یک سو دوگانگی فرایند مدرنیزاسیون را نشان دهد. درحالی که بسته‌های محلی خود تحت نفوذ و دگرگونی به وسیله بسته جهانی‌اند، ملیت هنوز جهت‌گیری‌هایی به هویت‌های قومی (بخصوص در فرهنگ غربی) که سطح محلی و منطقه‌ای خمیرمایه بیشتری بر فولکلور دارند حفظ می‌کند. از سوی دیگر جنبه نهانی و دوری از ویژگی‌های محلی و منطقه‌ای ملت را گزینه‌ی کاملی برای پروژه‌های

^۱ البته تعریف ملت به همه‌ی مفاهیمی که بدو با آن همراه شده‌اند را مورد خطاب قرار نمی‌دهد به مفاهیمی که متناسب به پروژه‌های دولت - ملت‌سازی هستند اشاره می‌کنند (Estel 1994). مفهومی که در اینجا تشریح نموده‌ام تعریف کرده است.

هویت‌سازی^۱ که از ویژگی‌های سابق، فاصله‌ی شدید و عمیقی دارند می‌کند (بنگرید به Estel, 1994: 15).

این ویژگی مبهم هویت ملی، زمانی کاملاً قابل رویت است که به رابطه‌اش با هویت‌سازی قومی بنگریم. ایالات متحده کنونی شاهد این مدعاست که ساخت یک هویت قومی آمریکایی اساساً غیر ممکن شده است. در حالی که این موضوع کاملاً در فرانسه و آلمان وجود دارد، ایالات متحده شاهد افزایش ناگهانی پروژه‌های هویت‌سازی قومی در کنار شکاف‌های کاملاً قومی است که در عین حال، ارتباط لازم با هویت ملی را حفظ می‌کنند، اما این ارتباط برای هویت‌سازی آمریکایی کافی نیست.

آیزنشتات^۲ و گیسن^۳ هم ادعای مشابهی را مطرح می‌کنند آن هم زمانی که می‌گویند نه تنها هویت جمعی هرگز تثبیت شده و از پیش موجود نمی‌شود. بلکه حتی ساخت‌هایی که از اسطوره‌ها و روایت‌ها دارای یک اصل و منشاء برای مشروعیت بخشیدن به نقاط ارجاعی بهره می‌گیرند نیز ثابت نیستند. برعکس هویت جمعی به شدت وابسته به در جریان بودن است و زمانی می‌توان کارکرد خود را انجام دهد که روندهای اجتماعی سازنده آن پوشیده بمانند (آیزنشتات گیسن ۷۳، ۱۹۹۵). و از اینجا می‌توان نتیجه گرفت باید این فرایند را بواسطه آن چیزی که پنهان‌کاری را ممکن و نظم شکننده اجتماعی را یک نظم بدیهی و ذاتی اشیاء جلوه می‌دهد بازسازی کرد. لذا پرسش این است که چه چیزی ثابت بودن تفکر روزمره و نظریه‌پردازی در مورد نقاط مرجعی چون دولت، ملت یا جامعه را حفظ می‌کند، آن هم در حالی که نادیده گرفتن هویت آنها تجزیه و تحلیل را ناممکن می‌کند؟

هویت جمعی به وسیله ساخت مرزهای اجتماعی تولید می‌شود (Ibid:75). معهدا، مهم است خاطر نشان کنیم ساخت صرف مرزها لزوماً شامل فرایند جذب و

¹ Identity construction

² Eisenstadt

³ Giesen

طرد^۱ نیست (ibid:75). همچنین، ساخت مرزهای اجتماعی در تولید هویت جمعی شرط لازم است اما شرط کافی نیست. در عوض، آنچه در دیگر روی مرز از نظر نمادین لازم است، کد دادن به منظور نشان دادن تمایز به عنوان یک تمایز مثبت، در مقایسه با مرزی که فقط تمایزها را در وجه منفی متصور می‌سازد است^۲ (Eisenstady/Giesen 1995:76). این کدهای نمادین می‌توانند در لایه‌های مختلف ریشه بگیرند. پایه‌ای‌ترین کدهای نمادین، نقاط مرجع اولیه را شکل می‌دهند که همیشه از تغییر مصون هستند. البته تغییر آنها غیر ممکن نیست اما خیلی بعید است. این کدها به راحتی به رویکرد منشاء‌گرا و حتی سازنده‌گرایی اجتماعی اعتبار می‌بخشد. این کدهای اصیل، درباره‌ی تمایزات بین خویشاوندان و منسوبین، سلسله مراتب و برابری، والدین و فرزند و غیره هستند^۳ معه‌ذا، هویت جمعی تا حد زیادی به طرح تفاوت‌ها بین ارجاعات اصیل وابسته نیست. اما به روش خاصی این ارجاعات، تمایز دیگری و ما را با دیگر تمایزاتی نظیر مذهبی و غیرمذهبی والدین و فرزند و غیره ترکیب و ممزوج می‌کنند.

مکمل این نوع عمده کدها در ساخت هویت جمعی نوع دوم و سوم کدها هستند. کد دوم عمده، کد شهروندی است که حول آشنایی با مقررات آشکار وضع شده، سنت‌ها و اصول اجتماعی که مرز اجتماعات را تعریف و تعیین می‌کنند ساخته می‌شود. کد دوم تفاوت تأسیسی بین ما و آنها را به تفاوت میان یک امر عادی و یک امر غیرعادی پیوند می‌زند (Ibid:80). نوع عمده سوم کدها مرز تأسیس شده بین ما و آنها را به ایجاد رابطه جمعی از نوع خاص مذهبی پیوند می‌زند. آیزنشتات و گیسن

^۱ Inclusion and exclusion

^۱ در عین حال آیزنشتات و گیسن به ما یادآور می‌شوند که در هر تحلیلی از مرزها یک تمایز درون و برون هم وجه سوم این سه گانه است: وجهی که به سادگی درون و برون را مورد خطاب قرار نمی‌دهد بلکه پیوسته در درون، برون و مرز وجود دارد در این اثر کلاسیک Barth 1969 موجود است.

^۲ - در عین حال این کدهای اصلی با کدهای عملیاتی ساده در سیستم پیچیده اجتماعی رد نمی‌شوند بلکه این دسته کدهای اخیر انتزاعی‌تر و در عین حال دارای ساختار دوگانه‌ی ساده‌تری‌اند.

با اشاره به هویت ملی آلمانی به عنوان فرهنگی که بر مبنای تنش اساسی بین فضای غیرمذهبی سیاست و اقتصاد و فضای مذهبی اخلاقیات، زیبایی‌شناسی و فرهنگ ساخته می‌شود، به چگونگی ساخته شدن این کدها اشاره می‌کنند (Ibid:92). این مسائل که در این اثر انسان‌شناسانه آمده، از جمله ایضاح این فرایندها، با اشاره به این واقعیت است که نمادگرایی مورد استفاده برای تعیین مرزها به روش کاملاً قابل‌رویتی مورد تأکید قرار نگرفته بلکه بخشی از این معنا را ما در چیزهای ایزاری و عملی‌تر و در استفاده معمولی از کلمات بکار می‌بریم (Cohen 1998:14).^۱ در واقع محتوای این مقولات چنان غیرآشکار هستند که فقط بر حسب مرزهای نمادین سنجیده می‌شود (Ibid:15). به نظر چنین چیزی برای ملت واقعاً صحت دارد چون قسمت اعظم مردم در نمادها سهیم هستند اما، معانی مشترک برای آنها ندارد.

به عبارت دیگر، اگر مردم، یک اجتماع ملی را تشکیل دهند که مرزهای آن بر حسب وجود روابط مشترک در نمادهایی نظیر پرچم، سرود، حوادث تاریخی و اسطوره‌ها شکل می‌گیرد، خصوصیات مشترک آنها بواسطه نحوه شکل‌گیری هویت تثبیت نمی‌شود. چنین نگرشی ناگزیر منجر به این نتیجه می‌شود که هویت ساخته شده جمعی را مجموعه اجزا در نظر بگیرد. معهذاً مردم به روش یکسانی به این نمادها مربوط نمی‌شوند. به عبارت دیگر معنای مشابهی از آنها را در نمی‌یابند.

این بدان معناست که پنهانی بودن^۲ جنبه‌هایی از نمادهای مشترک به اندازه‌ی رابطه مشترک با سمبل‌ها در ساخت هویت جمعی اهمیت دارد. لذا یک هویت جمعی در رابطه‌ی مشترک با بعضی از نمادها (سایرین فرضاً با آن مرتبط نمی‌شوند) درک نمی‌شوند، در عوض، با نگرشی به جنبه‌ی پراهمیت پنهان بودن منابع خاص

^۱ در واقع می‌توان گفت به این معنا هر چیزی حتی بیکره‌ی آدمی که به واسطه‌ی نمادهای طبیعی دربردارنده‌ی تصویری از کلیت جامعه است سمبلیک دانست.

Cf ouglas, 1973, locus classicus: cassirer 1955, also 1946

^۲ Latency

کدها، یک هویت جمعی به دلیل شکل مشترکی از پردازش تفاوت‌ها بین آنها که در این نمادها مشترکند با بقیه جهان، بهتر فهمیده می‌شود. فرهنگ آلمانی و فرهنگ فرانسوی صرفاً به ترکیباتی از دولت و ملت به عنوان یک برساخته تاریخی و مخلوطی از هویت‌ها¹ دلالت نمی‌کند، بلکه هر دو مشخصه‌های متفاوتی از پردازش تفاوتها را بین بعضی نمادهای مشترک و دیگر نمادها، همچنین، بین روش‌های متفاوت برای حفظ پیکره نمادها و دیگر روشها بیان می‌کنند. این نتیجه‌گیری با بحث ویور در مسأله وحدت اروپا ناسازگار نیست، معهذاً، با تعریف هویت جمعی متفاوتی نسبت به مکتب کپنهاک، اکنون واضح‌تر می‌توانیم ببینیم چگونه تهدیدات یا حتی تهدیدات موجود برای هویت به وجود می‌آید یا به عبارت دیگر چگونه برخی مسائل برای امنیتی کردن نسبت به دیگران مستعدترند؟ چگونه یک هویت می‌تواند مورد تهدید واقع شود؟ هویت جمعی با به مخاطره افکندن تداوم موفق ساخت خود (و بازسازی متداوم خود)، همچنین، مخاطره در وظیفه نخست خود یعنی تثبیت انتظارات مختلف، توان شکل‌گیری نقاط مرجع برای انتظارات مختلف برای تعدادی از نمادها و در عین حال حفظ معنای این نقاط مبهم مورد تهدید واقع می‌شود. این بدان معناست که سیستمی که این نقاط مرجع (در وصف خود) استفاده می‌کنند، دقیقاً زمانی یک مسأله را امنیتی می‌کند که آن مسأله وارد حوزه‌ی پردازش موفق و متداوم تمایزات می‌شود؛ البته با بهره‌گیری از تنش بین مجموعه نمادین و جنبه‌ی پنهان این مجموعه. یک مسأله وقتی امنیتی می‌شود که توان سیستم در پردازش تمایزات را مختل کند.

به منظور بکارگیری این توصیف خیلی کلی برای مطالعه فرایندهای خاص امنیتی کردن، لازم است این واقعیت را در نظر بگیریم که لوازم پردازش تمایزات و

¹ Cocktails - Identity

هویت‌سازی نه تنها سیستم به سیستم متفاوت است بلکه بین وضعیت‌های متحول متفاوت همان سیستم نیز مختلف است.

برای مثال از یک سو نظام سیاسی اروپا را می‌توان یک سیستم خیلی پیچیده اجتماعی تلقی کرد که در حدی توسعه‌یافته که مسأله اصلی‌اش شناخت خود و پیچیدگی سیستماتیک‌اش است. این سیستم تمایزات را در این سطح بالای پیچیده پردازش می‌کند چه به صورت گفتمانی در ساختارهای شدیداً پیوسته به هم و روندهای حاکمیت چند سطحی (Jachten fuchs 1995)، و یا به صورت طرد ویژگی‌های سیستماتیک از سیستم و لذا کاهش پیچیدگی سیستم و ایجاد مرز برای سیستم جدید. پیرو استدلال فوق، برای تثبیت انتظارات در سطح تکامل سیستماتیک باید تنش بین گروهی از نمادهای بسیار هوشمندانه و متنوع (احتمالاً کمتر در شکل نهادهای کنونی بلکه بیشتر به شکل نفوذ این نمادها در زندگی روزمره) و ایده بسیار فرار و نامعین از اروپایی که از نظر ساختاری شبیه آن است، اما کمتر از نظر اساطیری کمتر از سایر هویت‌های ملی فشرده‌تر است. در این زمینه و برای حمایت از ویور در این راستا، امنیتی کردن زمانی اتفاق می‌افتد که اقدامی برای بمنصه ظهور رساندن ایده اروپایی تثبیت شده و کامل‌تر صورت گیرد. بنابراین، نمادها بدلیل پنهان‌کاری برای هویت‌سازی ملی که مورد حمایت قرار می‌گیرند بسته نمی‌مانند.

از سوی دیگر، یک سیستم اجتماعی در مراحل اولیه‌ی تحولش مسائل مختلفی را امنیتی می‌کند. لذا برای مثال، سیستم توازن قدرت بین دولت‌ها که فقط تمایزات اساسی در خطوط فرایندی را توسعه داده است معمولاً باید تمایز را با معرفی هنجارها(ی حقوق بین‌المللی) پردازش کند تا امنیت انتظارات تضمین گردد. هویت در این سطح از تحول سیستم، شامل تنش بین نمادهای مختلف (همچنین توافقات) حقوقی و حقوق ایده‌ال یا ساز و کار ضمانت اجرای این ایده

حقوقی فاقد وجود خارجی می‌شود^۱ لذا امنیتی کردن در چنین سیستمی شامل چیزی که برانداز این توازن تصور شود، مانند تلاش برای الزام حقوق بین‌المللی برای داشتن ضمانت اجرای موثر حقوقی، می‌باشد.

البته چنین صورت‌بندی از کارکرد امنیتی کردن در رابطه با هویت، بیشتر اقدامات انجام گرفته یا بازخوانی بعضی از آنها را اجازه می‌دهد. معهذ، قبل از توصیف این‌که چگونه تعامل امنیت و هویت در سیستم‌های اجتماعی پیچیده به تحلیل اشکال متحول جدیدی از کشورداری ترجمه می‌شود، این استدلال نظری با گامی دیگر در تعریف دقیق‌تر معنای امنیتی کردن و غیرامنیتی کردن در متن تفکر نظری سیستم‌ها می‌تواند پخته‌تر شود.

تحول سیستم‌ها: غیرامنیتی کردن و امنیت‌زدایی

چگونه مسأله‌ای که زمانی یک بار امنیتی شده بود بار دیگر غیرامنیتی می‌شود؟ با پیوند کارکرد امنیتی کردن با تحول سیستم اجتماعی مورد سؤال، می‌توان دقیق‌تری این مسأله بیان کرد که امنیتی کردن یک مسأله برای دولت (اگر آن مسأله در هویت معطوف به پردازش تمایزات در سیستم راه باید) الزاماً رخ نمی‌دهد، البته در صورتی که در سطوح غیرمرتبط با پیچیدگی سیستم مورد سوال باشد. یعنی بطور فعالی و نه بطور معمولی بایستی با سطوح پیچیدگی سیستم مرتبط باشد. در اتحادیه اروپا، دادگاه اروپا^۲ منبع متداول مسائل امنیتی شده نیست، چرا که این دادگاه در سطح وحدت هنجاری فراتر از تحول سیستم‌های حقوقی و سیاسی اروپایی و از مدتها قبل عمل می‌کند (و باید اضافه شود به دلیل اینکه سیستم‌های قضائی ملی در توصیف و مدیریت خود به عنوان قضائیه اروپا موفق عمل کرده‌اند). در حالی که اکنون پردازش تمایزات هنجاری درون و میان دادگاه اروپا یک امر کاملاً معمولی شده است. این صرفاً می‌تواند مسائلی را مستعد امنیتی کردن بکند که از بالاترین

^۱ این ممکن است، تمرکز شدید سیستم‌های ملی حقوقی که با ایده‌ی عدالت مبهم گردیده‌اند قرائت شود.

^۲ European Court of justice

سطح پیچیدگی سیستم مورد نظر انتخاب شوند(اگر برای مثال آنها مربوط به هویت اروپا بشوند).

کاملاً واضح است غیرامنیتی کردن در این بسته به چه معناست. یک موضوع به وسیله تحول سیستم در صورتی غیرامنیتی می‌شود منوط به آن که سیستم به پیچیدگی در سطحی که یک مسأله امنیتی می‌شود پایان بخشد. این امر منجر به اختلاف‌های حاشیه‌ای اما مهم با فرایندهای غیرامنیتی کردن از نظر ویور می‌شود. تنش‌زدایی به صورت غیرامنیتی کردن مورد مذاکره و محدود کردن استفاده از کنش‌زدایی امنیتی و به تعدیل مواضع جوامع اروپایی شرق و سیستم‌هایی که سرانجام در تغییرات ۱۹۸۹ موثر بودند کمک کرد(waver, 1995b:60). با توجه به رابطه موجود میان امنیتی کردن و توسعه سیستم که در بالا بدان اشاره شد، باید این فاز را متفاوت در نظر گرفت و تنش‌زدایی را شاخصه قوی تبدیل سیستم شرق - غرب به سیستمی دانست که در آن نقطه مرجع هویت از خصومت به سرنوشت مشترک تغییر کرده و باعث غیرامنیتی شدن برخی موضوعات شده که صرفاً در مراجعه به پردازش خصومت عملیاتی بودند. به این ترتیب این مشاهده ممکن است کاملاً آنگونه که ویور می‌گوید نباشد. معهذاً به نظر او این امر وابسته به تحول سیستم در تعاملات(کنش) است. این بدان معناست که او صحبت از غیرامنیتی کردن از طریق شکست کنش‌زدایی نمی‌کند بلکه این شکست کنش‌زدایی است که نشان از غیرامنیتی کردن از طریق تحول دارد. این توضیح همچنین بر مفهوم امنیت‌زدایی اشاره دارد. مفهوم امنیت‌زدایی به وسیله پرتی جونیمی^۱ برای توضیح این واقعیت که منطقه دریای بالتیک به عنوان یک روش جدید کیفی فضای سیاسی درحال سازماندهی، جایگزینی برای تضعیف به منطق حاکمیت سرزمینی می‌باشد بسط یافت که با فقدان هر نوع منطقه امنیتی کردن مشخص می‌شود. اینجا منطقه به عنوان شکل

¹ Pertti Jonniemi

جدیدی از فضای سیاسی در حال سازماندهی غیرسرزمینی و دارای تراکم کارکردی منطقه‌ای درک می‌شود (Albert, 1997b). در حالی که مسلماً در نظر گرفتن منطقه دریای بالتیک به عنوان سیستمی بدون کارکرد امنیتی کردن درست نیست. می‌توان گفت سیستم متفاوتی که تأسیس شده قبل از منطق امنیت دولت و امنیت دولتی تحت تسلط یک فضای سیاسی است. همکاری منطقه‌ای بالتیک می‌تواند به عنوان یک سیستم کاملاً پیچیده در بسته خود دارای برخی کارکردهای سازماندهی فضای سیاسی باشد که باعث مرزبندهای این سیستم متمایز منطقه‌ای می‌شوند. ویژگی‌های این سیستم به این دلیل که دیگر با مقیاس امنیت - ناامنی سیستم پیش گفته معنادار نیست امنیت‌زدایی می‌شود. این بدان معنا نیست که در سیستم جدید به هر منطقی از امنیت پایان بخشیده می‌شود، بلکه با منطق کاملاً متفاوت دیگری مواجه می‌شویم.

در عین حال اشاره ضمنی دیگر ایده امنیت‌زدایی می‌تواند از پیوند مفهومی بین امنیتی‌کردن و تحول سیستم استخراج شود. تمایز مولد¹ که یک سیستم را از سیستم اجتماعی کاملاً توسعه‌یافته جدا می‌کند به منظور کاهش پیچیدگی سیستم و ایجاد مرزهای سیستم‌های (شبه سیستم‌ها) جدید نیز (خود) می‌تواند به نوع متفاوتی از امنیت‌زدایی منجر شود. در حالی که امنیت‌زدایی فرایندی تلقی می‌شود که در آن سیستم‌ها (شبه سیستم‌ها)ی جدید ایجاد شده پیرو هستند (اما نه تابع کارکردهای امنیتی کردن سیستم‌های مادر). ممکن است امنیت‌زدایی به سیستم اجتماعی کاملاً توسعه‌یافته‌ای ارجاع دهد که در حال طی کردن تمایز مولد باشد. پس موضوعاتی که تحت الشعاع توصیف سیستم از خود و به عنوان نتیجه فرایند تمایز مولد، امنیتی می‌شوند، به امنیتی کردن سیستم پایان می‌بخشند. البته در این معنا، این فرایند غیرامنیتی کردن را نیز شامل می‌شود. از آنجا که این فرایند، فرایندی نیست که محیط‌های مرئی سیستم را تغییر و منجر به خلق سیستم جدیدی شوند، لذا مناسب

¹ Generative differentiation

است این فرایند را امنیت‌زدایی بنامیم. اکنون چارچوب تحلیل را نخست به صورت مفهومی سپس به وسیله خصوصی‌سازی امنیت از طریق خصوصی‌سازی پلیس (منبعث از نظریه سیستم‌های مدرن با مطالعات جدیدتر درباره‌ی مفهوم امنیتی کردن در روابط بین‌الملل که می‌تواند به مطالعه بهتر تغییر در مفهوم دولت بیانجامد) را ترسیم می‌کنیم.

آیا امنیت دولت پژمرده شده است؟

در مطالعات بین‌المللی مفهوم متحول دولت، امنیت دولت، همچنین، امنیت اجتماعی و روابط آنها با هویت، در کانون توجه قرار دارد. این مطالعات بندرت، تحلیلی با ابعاد دوگانه اشاره کرده‌اند. یک فرض این که جامعه ایستا^۱ بوده و در امنیتی کردن ذوب می‌شود یا اینکه امنیت ثابت و تهدید اجتماعی به شیوه‌ی فرایندی تلقی شود (چنانکه کاتزنشتاین ۱۹۹۶ در این زمینه کمک بیشتری کرده است). برخی عقاید برگرفته از نظریه سیستم‌های مدرن نیز، تحلیل جامعی مشتمل بر کلیه ابعاد مهم مساله مورد سوال و ویژگی فرایندی بود نشان را نمی‌دهند. معه‌ذا در صورتی که این امکان صرفاً برای شکستن برخی مقولات ثابت رویکردهای دیگر به شکلی باشد که حداقل برخی بتوانند در حکم فرایندها عمل کنند کافی است. دولت دارای دو وجه ممیزه سیستمی است که نخست باید آنها را بدین منظور مشخص کنیم. هر چند ممکن است آن دو در نگاه نخست ویژگی حاشیه‌ای به نظر آیند اما بیانگر نگرش‌های کاملاً متحولی در فرایندهای مختلف تحلیلی هستند. هر چند در نظریه سیستم‌های مدرن توجه برابری به هر دو آنها شده، وجه ممیزه نخست برای تمیز بین سیستم‌های بسته مختلف و هم پوشانی است که معمولاً بسیار غیرتخصصی سیستم دولت نامیده می‌شود (یعنی سیستم سیاسی، سیستم حقوقی، سیستم اقتصادی و غیره) وجه ممیزه دوم منبعث از روابط سیستم - زیر-سیستم (یعنی سیستم سیاسی

^۱ fixed

بین‌المللی - سیستم سیاسی ملی) است. نتیجه معرفی این دو وجه تحلیلی دولت به طور خلاصه می‌تواند سکوی پرتابی به منظور پرش از چگونگی تحول کارکرد امنیتی دولت فرض شده و مورد استفاده قرار گیرد.

دولت و سیستم‌هایش

برای ترسیم وجه ممیزه بین سیستم و زیر سیستم، امروز، استفاده از واژه امنیت برای کارکرد حفاظت از سیستم سیاسی ملی و استقلال عملی و مرزی سیستمی رد می‌شود. به نظر می‌رسد، این معنای امنیت در مطالعات امنیتی در خلال جنگ سرد قابل اطلاق بود. در مباحث جاری از معنای جدید امنیت دو نحله موجود است. اساساً در شق ارتدکسی گفته می‌شود از بین رفتن ناگهانی کشمکش شرق و غرب، محیط سیستم‌های سیاسی ملی را پیچیده‌تر کرده است: اکنون دولت مواجه با خطراتی از ناحیه تروریسم بین‌المللی، مسائل زیست محیطی و کشمکش‌های اجتماعی است. دیگران نظیر هواداران مکتب کپنهاگی سعی در آگاهیدن از خطر این واقعیت دارند که ممکن است مرجع امنیت (دولت) متحول شده باشد. وجه تمیز ساده‌ی سیستم - خرده سیستم در تحلیل سیستمی به این معناست که این دو خط فکری به هیچ معنا کامل نیستند و دستور کار جدید امنیتی ممکن است نه تنها درباره‌ی مسائل جدید امنیتی برای یک سیستم سیاسی یا مسائل امنیتی برای یک سیستم غیرسیاسی باشد بلکه درباره‌ی سیستم سیاسی بین‌المللی به عنوان یک کل نیز باشد. سیستم بین‌المللی ممکن است دولت‌ها نباشند بلکه جهان دولت‌ها باشد که نیاز به تعدیل کارکرد مرزبندی از امنیتی کردن دارد تا از عهده ریسک‌های در حال افزایشی که ریشه در دیگر سیستم‌ها دارد و نمی‌تواند این سیستم‌ها را هدایت کند، برآید. معهداً وجه ممیزه‌ی سیستم - خرده سیستم تنها وقتی می‌تواند مفید باشد که با وجه ثانی که بین سیستم‌های اجتماعی مختلف است، در نظر گرفته شود. اغلب به عنوان یک قانون در تحلیل روابط بین‌المللی، سیستم‌های اجتماعی مختلف همگی در دولت حل می‌شوند. در حالی که ممکن است دولت یا شکل خاصی از دولت (یعنی

وستفاليا) به عنوان نقطه‌ی رجوع برجسته‌ای برای برخی هویت‌های سیستمیک یا هویت سیستم‌ها عمل کند، رجوع به آن علت اصلی ابهامات زیادی در تمیز سیستم‌های مختلف یا تمایزات سیستم - خرده سیستم را تشکیل می‌دهد. در مقایسه با این تمایزات، مفهوم تحول دولت نه تنها منجر به چشم‌انداز جدیدی در ماهیت متحول دولت بلکه ماهیت متحول امنیت نیز می‌شود. از این منظر، درک نادرست از امنیت نتیجه مستقیم سوء فهم از نقش دولت در جهانی متحول است (Del Rosso 1995, 177). معهذاً، این نیز صحت دارد که نفهمیدن نقش دولت در جهان متحول، نتیجه مستقیم درک نکردن تحول، همزیستی و امتزاج سیستم‌های اجتماعی مختلف است. بنابراین، برای مثال، با فرض وجود یک سیستم سیاسی بین‌المللی که در آن همه دولت‌ها وجود دارند، می‌توان گفت همه‌ی این دولت‌ها، دولت تلقی می‌شوند. حتی شبه دولت به معنای دولتی که به طور رسمی حاکمیت دارد (و معمولاً به معنای اینکه در بسته بین‌المللی سازماندهی شده است) ولی فاقد کنترل واقعی دولت توسعه یافته وستفاليا (به طور مثال کنترل کامل سرزمینی) است، مستثنی از این حیث است (بگرید به Jackson, 1990). شبه دولت‌ها در صورتی دولت هستند که ما حضور سیستم سیاسی در حال کارشان را برای وجود یک دولت، کافی فرض کنیم. معهذاً، ارجاع به مدل‌های ایده‌آل، نظیر دولت وستفاليا در واقع سوء تفاهمی بیش نیست زیرا گرایش به این فرض داریم که فقط آنهایی دولت هستند (یعنی سیستم سیاسی) که مطابق با این مدل ایده‌آل توسعه یافته‌اند (دولت‌هایی که سیستم سیاسی‌شان مطابق با همان استانداردها در حال کار است). این به معنای آن نیست که از این موضوع نتیجه بگیریم گروه‌های مختلف در حال مبارزه برای کنترل سرزمین در افغانستان و یا دستگاه دولتی فاقد کارکرد و بدون سیستم سیاسی، دولت تلقی می‌شوند. سیستم سیاسی افغانستان فراتر از مرحله نخست سیستم اجتماعی است که کارکرد تعیین

حدود سرزمینی را با تعدیل اقتدارهای مختلف مدعی همان سرزمین انجام می‌دهد و در عین حال، یک سیستم سیاسی است.^۱ این واقعیت که سیستم‌های سیاسی چندگانه در مراحل مختلف تحول خود در جامعه جهانی موجودند، بدان معنا نیست که اکثر آنها خودمختازند. بلکه نشان‌دهنده این است که خرده سیستم‌های سیستم سیاسی بین‌المللی در این منطق عملی محدود شده‌اند که وضعیت در حال تحول خود را در اختیار داشته باشند. دوگانگی سیستم‌های سیاسی در زمینه مراحل مختلف تحول و تجسم به عنوان سیستم در سیستم سیاسی بین‌المللی نیز در چیستی معنای امنیت موثرند. بر اساس استدلال فوق، آنچه امنیتی می‌شود بسته به نوع پیچیدگی که سیستم بدو با آن مرتبط است دارد. این موضوع در صورتی پیچیده‌تر می‌شود که ما با سطوح مختلفی از پیچیدگی و کارکردهای مختلف مرزبندی/امنیتی کردن در سطوح سیستمیک و خرده سیستم مواجه شویم. هر چند این تمایزات را باید در کشفیات تحول کارکردها مد نظر قرار دهیم، اما این باعث نمی‌شود پیش‌بینی‌های عمومی درباره ماهیت امنیت برای آینده نداشته باشیم. در واقع، به نظر می‌رسد، به تدریج این تمایزات مد نظر قرار می‌گیرند. لذا کیس کروث^۲ در مقاله خود درباره نظامیان و دولت‌سازی در خاورمیانه نتیجه می‌گیرد امنیت در جهان در حال توسعه نمی‌تواند بدون توجه به فرایند توسعه نظامی، ورود دولت‌های جدید به نظم امنیت جهانی و پروژه‌های دولت‌سازی که رژیم‌های جدید تأسیس می‌کنند فهمیده شود (1995:345). این مطالعه هر چند کاملاً بر اساس نظریه سیستم‌ها نیست، اما به نحو مناسبی نتایج استنتاجات مفهومی صفحات گذشته را بیان می‌کند. تنها تفاوت استنتاجات ما این است که فراتر از جهان در حال توسعه (یا در واقع نگرش به کل جهان به عنوان جهان در حال توسعه)، فراتر از تمرکز مضیق بر توسعه نظامی و فراتر از حوادث

^۱ - بنابراین، در اینجا ضعیف‌تر و بیشتر با واژه‌شناسی شبه‌دولت (و در واقع مناسب‌تر در واژگان سیستم - تئوری)، سیستم‌های سیاسی به شبه - سیستم‌ها اشاره دارند. نکته بسیار مهمی در Ayoob 1995.

^۲ Keith Krause

جدید و اساسی است. لذا نویسنده بیشتر باید به این پردازد که طلب امنیت در جامعه جهانی نمی‌تواند بدون توجه به فرایند تحول سیستم، ورود دولت‌ها به جهان دولت‌ها (خرده سیستم‌ها به سیستم‌ها) پروژه پیچیدگی کاهش که سیستم‌های مختلف به آن مبادرت می‌کنند انجام پذیرد.

امنیت دولت و صلح عمومی

مسئله این نیست که دولت (در مقابل جامعه، بازیگران بین‌المللی NGOها) قدرتش را از دست می‌دهد یا قدرت به دست می‌آورد یا اینکه ماهیتش عوض می‌شود (بطور مثال پست و ستفالیها شود). مسئله این یا آن نیست. مسئله مورد توجه، نحوه‌ی کسب یا از دست دادن قدرت می‌باشد که در بین سیستم‌های اجتماعی مختلف به وجود می‌آید.^۱ اما آنها، به نقطه‌ی رجوع نمادین که به هویت‌سازی این سیستم‌ها مربوط می‌شود یا در این سیستم‌ها (در بعضی) وجود دارد مرتبط نیستند. سوال دیگر به تغییرات خود سیستم‌ها یعنی تحول سیستم یا تمایز مولد (در سیستم‌های بسیار توسعه یافته و ایده‌آل) مرتبط می‌شود. چنانکه در صفحات گذشته گفتیم چنین تمایز مولدی می‌تواند به عنوان یک مورد امنیت‌زدایی این سیستم در حال خروج از مسائل امنیتی شده تلقی شود، منوط به آن که در توصیف سیستم از خود این ویژگی امنیتی شده جدا گردد. برای بعضی از سیستم‌های کاملاً توسعه یافته سیاسی و قضایی چنین چیزی اتفاق افتاده یا در شرف اتفاق است که البته خود دارای پیامدهای فوری برای مفهوم امنیت یا آنچه برای دولت و جامعه از آن مستفاد می‌شود است.^۲

^۱ به زبان مناسب‌تر سیستم‌ها این موضوع به عنوان مساله قدرت دسته‌بندی نمی‌شود بلکه به عنوان مساله مداخلات و محدودیت استقلال به وسیله ترکیب ساختاری سیستم‌های مختلف دسته‌بندی می‌شود.

^۲ البته مساله مهم زمانی است که با سیستم حکومتی به عنوان سیستم مستقل رفتار شود- یا در صورتی که البته حکومتی بخشی از گفتمان اجتماعی و سیاسی تلقی شود. (cf. Kirby, 1989:215) در نظریه سیستم‌ها هر دو صحیح است.

اگر مدل وستفاليا مربوط به حاکمیت است، پس، به فرایند هنجارهای کنترل حاکمیت نیز که از طریق راه‌حلهای عملی مسائل بین‌المللی که بدواً باید سیاسی شوند، (یعنی پردازش سیستم سیاسی) نیز مرتبط می‌شود (Thomson 1989:250). چنان‌که می‌توان گفت تحول حاکمیت دولت به عنوان ویژگی اصلی ممیز مدل وستفاليا در تحکیم انحصار دولت (یا سیستم‌های سیاسی و تا حدودی قضائی) در استفاده مشروع از قدرت در سرزمین خاص و به قول تامسون، در کنترل خشونت فرا سرزمینی تأثیرگذار است. پس چالش در این انحصار/ کنترل نیز به معنای این است که حاکمیت دولت در شرف تغییر است و چنین تغییری ممکن است نتیجه انتقال قدرت سیستم در سیستم‌های کاملاً توسعه‌یافته سیاسی و حقوقی باشد بسیار شبیه تحول فزاینده سیستم از طریق تمایز مولد می‌باشد. بنابراین می‌توان استدلال کرد مکان‌هایی مانند جنوب مرکزی لس‌آنجلس و جنوب شرقی واشنگتن دارای علائم ظهور چنین سیستم‌هایی هستند. در توصیف افراطی‌تر می‌توان گفت، آنها حتی ممکن است به عنوان مناطق مجزای سرزمینی، در توصیف سیستم سیاسی از خود و لذا شکل‌گیری مناطق فرا سرزمینی جدیدی در مرزهای جغرافیایی یک دولت حاکم تلقی شوند. در این معنا، این مناطق صرفاً با شکل‌گیری یک سیستم (شبه سیستم) جدید، طبق اصول راهنمای متمایز مدرن^۱ عمل می‌کنند و به همان‌گونه دارای تمایز کارکردی‌اند اما هنوز متعلق به این سیستم و در مسیر شکل‌گیری سیستمی قرار خواهند گرفت که کاملاً از سیستم‌های اجتماعی موجود از نظر اصول راهنمای مدرن جدید متفاوت^۲ است این سیستم‌های جدید با اصول متمایز راهنمای مدرن متعلقه، نه تنها به محیط سیستم‌های اجتماعی دیگر نیز متعلق خواهند بود بلکه فاقد آدرس معین می‌شوند. معهذاً، در توصیف کمتر رادیکال، سیستم‌های کارکردی که چارچوب تعامل در این حوزه‌ها را تنظیم می‌کنند کدها و مکانیسم‌هایی را مورد استفاده قرار

^۱ leitdifferenz

^۲ - در واقع احتمال تغییر این اصول و مفهوم تغییر دوره‌ای شکافی در نظریه سیستم‌ها می‌تواند وارد کند.

می‌دهد که رسماً بخشی از آن به وسیله سیستم‌های دیگر تنظیم شده امنیتی می‌گردند. در حالی که این تحولات در ارتباط با شیوه‌های جدید کنترل سرزمین هستند فقط محدود به توسعه‌های محدود محلی نمی‌شوند بلکه علائم سمت‌گیری تغییر کلی دولت را نشان می‌دهند (Herbert, 1997). در واقع، چنانکه دیدر بیگو^۱ متذکر می‌شود، عدم پیوند سرزمین و کنترل... زمینه تغییر بسیاری از تغییرات عمده عملی و نمادین را فراهم می‌کند که مفاهیم حاکمیت، قدرت و عملکرد روزانه را متأثر می‌سازد (1996:66). پدیده گسترش یافته‌تری که می‌تواند تحت عنوان خصوصی شدن امنیت اطلاق شود نمونه این تغییر آشکار است: چندگانگی نیروهای مسلح مشروع، مراکز نهادینه شده قدرت اجباری - پلیس دانشگاهی - همچنین قدرت‌زدایی نسبی از اکثر واحدهای حکومتی (Dan, 1994:1216, cohn).

در نگاه اول، این تحولات ممکن است به عنوان رکود یا فرسایش در امنیت عمومی و در انحصار سیستم سیاسی در استفاده مشروع از قدرت و غیره به نظر آید. معهذاً، علایم اولیه‌ای مثل به حاشیه راندن پلیس عمومی به وسیله پلیس خصوصی در اکثر کشورها وصف کافی از ظهور این پدیده تلقی نمی‌شود. قبل از همه، احیاء پلیس خصوصی در تقابل با زمینه این رکود می‌باشد. چنان‌که در درون ایالات متحد می‌توان مشاهده کرد، خط‌مشی عملی شرکت‌های راه‌آهن و معدن منجر به این می‌شود که کنگره تقویت خط‌مشی دولتی را نه به دلیل مسائل قدرت بلکه به دلیل اینکه بخشی از مفهوم صلح عمومی ذاتی است. که ساخت هویت جمعی دولت را امکان‌پذیر می‌کند در پیش بگیرد.

هر نقشی را برای عوامل خصوصی قائل باشیم نقش حفاظت پلیس^۲ به معنای مفهوم صلح خصوصی نمی‌تواند باشد. تنها نقش قابل پذیرش آنها نگهبانانی است که افراد خصوصی را به شیوه‌های کاملاً محدودی در حفاظت از جان و مال و به بیان

¹ Dider Bigo

² Police sustaining

دیگر، در دفاع شخصی کمک می‌کنند (Ibid:407). در عین حال، احیاء پلیس خصوصی بخصوص در دهه ۱۹۸۰ تهدید صلح عمومی به شیوه‌ای که قبلاً تصور آن می‌رفت تلقی نشد. عمدتاً به این خاطر که سیستم سیاسی در توصیف خود به طور قابل ملاحظه تا دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ تغییر کرده بود. شرینگ^۱ به طور قانع‌کننده‌ای متذکر می‌شود این موضوع منبعث از مطالعه موسسه رند در این مقطع تاریخی بود. تصویر پلیس خصوصی به عنوان ارتش خصوصی که اقتدار دولت را به چالش می‌کشد، جایگزین تصویری از پلیس خصوصی نظیر صنعت و دیگر بخش‌های خدمات‌رسانی عمومی می‌شود. (Ibid) از این گزارش رند حتی مسأله آزادی‌های شهری برمی‌خیزد (Ibid:419). اهمیت بالنده پلیس خصوصی^۲ بایستی ابتدا در بسته در حال تحول توصیف سیستم‌های اجتماعی مختلف با این معنا درک شود که مفهوم صلح عمومی تغییر یافته است. بعلاوه، نقش پلیس خصوصی باید در تغییر کیفی سیاست دولتی ارزیابی شود. چنانکه سیاست‌گذاری دیگر منحصر به سیاست دولتی نیست و با بحران‌های هویت درگیر است (bayley/shearing, 1996:585). در این راستا، در پیشرفته‌ترین کشورها نظیر ایالات متحده و کانادا نقش قضایی (ماموران پلیس به عنوان ماموران قانون) و حرفه‌ای (پلیس به عنوان بخش خدمات رسانی عمومی) توصیف پلیس از خود به شکل توصیف اجتماع از خود (پلیس به عنوان عوامل اعتقادی اجتماع و در اجتماع، حتی رادیکال‌تر از این توصیف اجتماع به عنوان بخشی از پلیس (بنگرید به feltes, 1994:38) می‌باشد. در این فرایند، سیاست‌گذاری اجتماعی نه به عنوان یک برنامه بلکه به عنوان یک دستور کار برای کل سیاست‌گذاری تصور می‌شود (Smith, 1994). در واقع، دیگر این فرایند را نمی‌توان ضعف بخش عمومی در مقابل خط‌مشی خصوصی توصیف کرد، چون این بخش

¹ shearing

^۲ این خصوصی‌سازی‌ها صرفاً به فعالیت‌های اجرایی محدود نمی‌شوند: برای نمونه بنگرید به

Brister, 1996

قادر به تأمین کلیه اقدامات حفاظتی نیست و افسران پلیس شغل دومشان را در گاردهای امنیتی خصوصی آغاز نمودند و سرمایه‌گذاری در آنها حافظ اقتدار خط‌مشی دولتی شد؛ در حالی که نقش پلیس خصوصی را هم اجرا می‌کردند.

البته امکان دارد این دگرگونی‌های سیاسی به عنوان دگرگونی‌های اساسی دولت و ضعف و قوت آن به نظر آید؛ هرچند مسأله این نیست. چنین پدیده‌هایی به دلیل حفاظت اجتماعی یا وساطت اجتماعی چیزی نیستند که کنترل دولت بر حل کشمکش را گسترش داده یا محدود نمایندند (pavilich, 1997:708). در عوض مشکل زمانی ایجاد می‌شود که سیستم سیاسی خاص مورد سوال، مثل گذشته عمل کند. اینطور نیست. درست بر عکس، به دلیل افزایش پیچیدگی، یک سیستم در فرایندهای تمایز مولد سیستم، از بعضی از ویژگی‌های خود در توصیفش فاصله می‌گیرد. در واقع، حکومت مرکزی در این زمینه و سایر زمینه‌ها، ورای مرزبندی‌های تأسیس شده که حوزه خصوصی را از حوزه عمومی جدا می‌کند و در جستجوی مذاکره مجدد درباره‌ی اینکه چه مساله‌ای برای کارکرد دولت مناسب است و کدام نیست بر می‌آید (garland, 1996:453). این بدان معنا نیست که بخشی از آنچه قبلاً به وضوح به وسیله سیستم سیاسی و (حقوقی) که کارکرد تأیید سیستم را داشتند به عنوان صلح عمومی تلقی می‌شد دیگر به ساده‌گی بخشی از صلح عمومی در نظر گرفته نمی‌شود. بهنجاری نرخهای بالای جرائم در جوامع پیشامدرن، گروهی از دگرگونیها را در برداشتها از جرم، درگفتمان جرم‌شناسی، در شیوه‌های عملکرد حکومتی و در ساختار سازمانهای عدالت کیفری بوجود آورده است (Ibid, 665). برخی از انواع جرائم به سادگی تعریف سیستم سیاسی از صلح عمومی را تحت‌الشعاع قرار داده است. گروهی از جرائم خرد در این معنا که به سادگی دیگر اثبات‌کننده‌ی تهدیدی برای جامعه نیستند غیرامنیتی می‌شوند. بازتاب آن در این واقعیت است که سازمان‌های پلیس بیش از پیش با رجوع به اهداف داخلی ... نسبت به رجوع به اهداف اجتماعی نظیر کاهش نرخ جرم ارزیابی می‌شوند (Ibid, 458).

با توجه به آنچه در متن استدلال پیشین نهفته است و از آنجا که غیرامنیتی کردن از طریق سیستم سیاسی با خارج کردن قسمتی از صلح عمومی از توصیف سیستم از خود اتفاق افتاد، این تحول می‌تواند به عنوان امنیت‌زدایی توصیف شود. این مسائل امنیت‌زدایی شده نمی‌توانند یک روزه به مسائل امنیتی نشده^۱ تبدیل شوند بلکه کاملاً امنیتی (در کنش زیانی) تعیین محل شده‌اند.

معنای ساده امنیت‌زدایی اینست که این دسته در سیستم سیاسی فعلی امنیتی نیستند و احتمالاً در سیستم‌های جدیدی که شکل می‌گیرند (یا آنها را شکل می‌دهند) به عنوان مسائل امنیتی شده با آنها رفتار خواهد شد. در عین حال چون مسایل امنیت‌زدایی شده یک سیستم (شبه سیستم) جدیدی تشکیل داده یا در آن وارد می‌شوند از بلوک‌های غیرسازنده^۲ در هویت سیستم قدیمی که در آن تصور می‌رفت به پردازش تمایزات و پیچیدگی درون سیستم مشغول بوده، امنیتی شده بودند، به بلوک‌های سازنده^۳ تبدیل می‌شوند. این برای دولت چه معنی دارد؟ قبل از همه بدان معناست که سیستم سیاسی تغییر یافته است و فقط اینجاست که مسئله ضعف و قوت دولت می‌تواند مطرح شود. آیا ظرفیت سیستم سیاسی در نفوذ پارامترهای متن به سیستم حقوقی، اقتصادی و غیره تضعیف یا تقویت شده است؟ آیا این سیستم‌های موجود هستند که خودشان را تعریف کنند؟ پاسخ این سولات با تردید این می‌تواند باشد که دولت یک نقطه رجوع هویت‌هاست و کار کردش برای سیستم سیاسی تغییر نخواهد یافت، تا زمانی که نقطه مرجع ساخت و بازسازی هویت جمعی بوده و وجود آن لازمی تئیت انتظارات در سیستم باشد.

^۱ Securitized-Non

^۲ Stumbling block

^۳ Building block

^۴ البته این فرایند همچنین ممکن است منجر به ظهور (شبه) سیستم‌های جدید نشود بلکه جزء ویژگی‌های

سیستم‌های دیگر در توصیف خود برای نمونه در سیستم اقتصادی شود.

نتیجه‌گیری

می‌توان این‌گونه استنتاج نمود که خصوصی شدن امنیت مستلزم تغییر تعریف صلح عمومی است که به فرایندهای در حال تحول سیستم‌های اجتماعی مدرن اشاره دارد. این استدلال بدان معناست که تئوری سیستم‌های مدرن برای تحلیل تغییرات در حوزه‌های مختلف سودمند بوده و می‌تواند با انعطاف‌پذیری سیاست و سیالیت مفاهیمی چون هویت و امنیت بدون تقلیل آنها به مفاهیم مبهم کلی ارتباط برقرار کند. چنان‌که این فراخوانی برای افزایش پیچیدگی مفاهیم ساده اجتماعی قابل اطلاق باشد، فراخوانی برای تحول مفاهیم در گرایش کلان جامعه جهانی نیز می‌باشد. بنابراین، برای مثال، خصوصی شدن پلیس^۱ باید خلاف میل‌تاریزه شدن ضمانت اجرای حقوقی و فرض قبلی کارکردهای نظامی پلیس باشد (بنگرید به Bigo, 1997). درحالی‌که در این مورد خصوصی شدن پلیس دلالت بر تحول یک سیستم سیاسی منفرد دارد. تحول بعدی دلالت بر خطوط بین سیستم‌های سیاسی منفرد یعنی سیستم سیاسی بین‌المللی دارد.

استدلال حاضر از نظر مفهومی برای مباحث استراتژیک به طور همزمان انبساط و انقباض فوق‌العاده‌ای از مطالعات امنیتی را فراهم می‌کند. از یک سو، این به معنای بسط و گسترش دستور کار امنیتی است. من از نظریه سیستم‌های مدرن برای تشریح این‌که چگونه امنیت کارکرد مرزبندی را در هر سیستم اجتماعی بعهده دارد استفاده کرده‌ام. منظورم این است که امنیت را کارکردی در نظر بگیریم تا ویژگی در حال تحول و تمایز یافته کارکرد سیستم‌های اجتماعی به ما اجازه دهد بر پیچیدگی‌ها در جهان امروز طوری غالب شویم که مناسب آنهاست و امنیت و سایر مفاهیم را به طرح‌واره‌ای کلان تقلیل ندهیم که فاقد هدف مشخص باشد. معهذاً، از سوی دیگر، این به معنای انقباض یا به عبارت بهتر کوچک‌تر شدن دستور کار امنیتی

¹ *Privitization of policing*

نه با کاهش بار مفهومی آن بلکه با زدودن بزرگی‌های آن است. ما امنیت را برای خودش مطالعه نمی‌کنیم. ما امنیت را به مثابه کارکرد سیستم‌های اجتماعی خاص مورد مطالعه قرار می‌دهیم. و امنیت در چنین کارکردی، قبل از همه یک ابزار بازتابی (تمایز نمونه عالی در ذهن) است، ابزار بازتابی امنیت/ ناامنی برای سیستم مورد سوال و برای آنها که این سیستم‌ها را نظارت می‌کنند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

References

- Albert, Mathias. 1997a. Towards Generative Differentiation: The International Political System in World Society. Paper presented at the workshop on. Identities, Borders, Orders. Las Cruces, January 17-19.
- , 1997b. South of Norden or Norden. s South? Germany and Baltic Political Space. In Pertti Joenniemi, ed. Neo-Nationalism or Regionalism? The Restructuring of Political Space around the Baltic Rim. Copenhagen: NordRefo pp. 85-118.
- Ayoob, Mohammed. 1995. The Third World Security predicament: State Making, Regional Conflict, and the International System. Boulder: Lynne Rienner.
- Baldwin, David. 1995. Security Studies and the End of the Cold War. World Politics, Vol. 48, No. 1, pp. 117-41.
- Barth, Frederick, ed. 1969. Ethnic Boundaries. The Social Construction of Cultural Differences. Oslo: Universitetsforlaget.
- Bayley, David H. and Clifford D. Shearing. 1996. The Future of Policing. Law and Society, Vol. 30, No. 3, pp. 585 - 606.
- Bigo, Didier. 1996. Security, Borders and the State. In James Scott et al. eds., Border Regions in Functional Transition. European and North American perspectives Berlin: Institute for Regional Studies (Regio No. 9), pp. 63-79.
- , 1997. Security(s): Internal and External, the Mobius Ribbon. Paper prepared for the 38th Annual Convention of the International Studies Association. Toronto, March 18-22.
- Bobrow, Dennis B. 1996. Complex Insecurity: Implications of a Sobering Metaphor. International Studies Quarterly, Vol. 40, No. 4, pp. 435 - 450.
- Brister, Richard C. 1996. Changing of the Guard: Case for Privatization of Texas Prisons. The Prison Journal, Vol. 76, No. 3, pp. 310 - 330.

Buzan, Barry. 1991. *People, States and Fear. An Agenda for International Security Studies in the Post - Cold War Era*. 2nd ed. Hemel Hempstead: Harvester Wheatsheaf.

Buzan, Barry and Ole Waever. 1997. Slippery? Contradictory? Sociologically Untenable? The Copenhagen School Replies. *Review of International Studies*, Vol. 23, No. 2, pp. 241 - 250.

Buzan, Barry et al. 1997. *Security. A New Framework for Analysis*. Boulder: Lynne Rienner.

Cassirer, Ernst. 1946. *The Myth of the State*. New Haven: Yale University Press.

----.1955. *The Philosophy of Symbolic Forms. Vol. 2: Mythical Thought*. New Haven: Yale University Press.

Cohen, Anthony P. 1985. *The Symbolic Construction of Community*. Chichester/London: Ellis Horwood and Tavistock.

Dan - Cohen, Meir. 1994. Between Selves and Collectivities: Toward a Jurisprudence of Identity. *The University of Chicago Law Review*, Vol. 61, No. 4, pp. 1213 - 1243.

Del Rosso, Stephen J. Jr. 1995. The Insecure State: Reflections on. *The State and Security in a Changing World*. *Daedalus*, Vol. 124, No. 2, pp.175 - 207.

Diez, Thomas. 1996. Postmoderne und europäische Integratio. Die Dominanz des Staatsmodells, die Verantwortung gegenüber dem Anderen und die Konstruktion eines alternativen Horizonts. *Zeitschrift für Internationale Beziehungen*, Vol. 3, No. 2, pp. 255 - 281.

Douglas, Mary. 1973. *Natural Symbols*. New York: Vintage Books.

Eisenstadt, Shmuel Noah and Bernhard Giesen. 1995. The Construction of Collective Identity. *Archive europeenne de sociologic*, Vol. 36, No. 1. pp. 75 - 102.

Estel, Bernd. 1994. Grundaspekte der Nation. In Bernd Estel and Tilman Mayor, eds, Das Prinzip Nation in modernen Gesellschaften. Opladen: Westdeutscher Verlag, pp. 13 - 81.

Falk, Avner. 1973. Border Symbolism. The Psychoanalytic Quarterly, Vol. 43, No. 4. pp. 650 - 660.

Feltes, Thomas. 1994. New Philosophies in Policing. Police Studies, Vol. 17, No. 2, pp. 29 - 48.

Garland, David. 1996. The Limits of the Sovereign State. The British Journal of Criminology, Vol. 36, No. 4, pp. 445 - 471.

Gould, Peter and Rodney White. 1974. Mental Maps. Harmondsworth: Penguin Books.

Herbert, Steve. 1997. Policing Space. Territoriality and the Los Angeles Police Department. Minneapolis: University of Minnesota Press.

Jachtenfuchs, Markus. 1995. Theoretical Perspectives on European Governance. European Law Journal, Vol. I, No. 2, pp. 115 - 133.

Jackson, Robert. 1990. Quasi - States. Sovereignty, International Relations and the Third World. Cambridge: Cambridge University Press.

Joenniemi, Pertti. 1997. Norden as a Post - Nationalist Construction. In Pertti Joenniemi, ed.

Neo - Nationalism or Regionalism? The Restructuring of Political Space around the Baltic Rim. Copenhagen: NordRefo, pp. 181 - 234.

Katzenstein, Peter J., ed. 1996. The Culture of National Security. Norms and Identity in World Politics. New York: Columbia University Press.

Kirby, Andrew. 1989. State, Local State, Context, and Spatiality: A Reappraisal of State Theory. In James A. Caporaso, ed., The Elusive State. International and Comparative Perspectives. London: Sage 1989, pp. 204 - 227.

Krause, Keith. 1996. Insecurity and State Formation in the Global Military Order: the Middle Eastern Case. *European Journal of International Relations*, Vol. 2. No. 3, pp. 319 - 354.

Krause, Keith and Michael C. Williams. 1996. Broadening the Agenda of Security Studies: Politics and Methods. *Mershon International Studies Review*, Vol. 40. No. 2, pp. 229 - 254.

Krause, Keith and Michael C. Williams, eds. 1997. *Critical Security Studies*. Minneapolis: University of Minnesota Press.

Luhmann, Niklas. 1997. *Die Gesellschaft der Gesellschaft*. Frankfurt: Suhrkamp.

----. 1995. *Social Systems*. Stanford: Stanford University Press.

----. 1993. *Risk: A Sociological Theory*. New York: de Gruyter.

Nippert - Eng, Christena E. 1996. *Home and Work: Negotiating Boundaries Through Everyday Life*. Chicago: University of Chicago Press.

Pavlich, George. 1996. The Power of Community Mediation: Government and Formation of Self - Identity. *Law and Society Review*, Vol. 30, No. 4. pp. 707 - 733.

Shearing, Clifford D. 1992. The Relation Between Public and Private Policing. In Michael Tonry and Nozal Morris, ed. *Crime and Justice. A Review of Research 15: Modern Policing*, Chicago: University of Chicago Press, pp. 399 - 434.

Smith, Michael R. 1994. Integrated Community Policing and the Use of Force: Public Education, Involvement, and Accountability. *American Journal of Police*, Vol. 13, No. 4, pp. 1 - 21.

Thomson, Janice. 1989. Sovereignty in Historical Perspective: The Evolution of State Control over Extraterritorial Violence. In James A. Caporaso. ed., *The Elusive State. International and Comparative Perspectives*, London: Sage, pp. 228 - 254.

Waever, Ole, et al. 1993. Identity, Migration and the New Security Agenda in Europe. New York: St. Martin's Press 1993.

-----, 1995a, Identity, Integration and Security. Solving the Sovereignty Puzzle in Eu Studies. Journal of International Affairs, Vol. 48, No. 4, pp. 389 - 431.

-----, 1995b. Securitization and Desecuritization. In Ronnie D. Lipschutz, ed., On Security, New York: Columbia University Press, pp. 46 - 86.

-----, 1996a. Insecurity and Identity Unlimited (manuscript).

-----, 1996b. Discourse Analysis as Foreign Policy Theory. The Case of Germany and Europe. Paper presented at University of California at Berkeley, Institute of International Studies, November, 6.

-----, 1997. The Baltic Sea: A Region After Post - Modernity? In Pertti Joenniemi, ed., Neo-Nationalism or Regionalism? The Restructuring of Political Space around the Baltic Rim. Copenhagen: NordRefo, pp. 293 - 342.

Wessels, Uwe. 1993. Juristische Weltkunde, Frankfurt/M.: Suhrkamp.

Zerubavel, Eviatar. 1991. The Fine Line. Making Distinctions in Everyday Life. Chicago: Chicago University Press.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی